

اقتصاد اصرار می‌ورزد و با توسل به شیوه‌های گوناگون سیاسی، فرهنگی، جسمل تاریخ و در صورت لزوم با کاربرد زور، حبس و کشتار از اطلاع، نظارت، دخالت و در حقیقت حاکمیت جامعه در زمینه اقتصاد جلوگیری می‌کند. مبارزه با نظریات و افکار اشتراکی و سازمانهایی که خواستار لغو سلطه اقلیت بر اقتصاد هستند، موضوع اصلی فعالیت‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و امنیتی طبقه حاکم به‌شمار می‌رود. طبقه حاکم در اعمال نفوذ بر آگاهی‌های اجتماعی، از خدمات صمیمانه بخشی از روشنفکران مزدور نیز که با ارائه تئوریهای متعدد و رنگارنگ «اقتصادی» بر مشروعیت سلطه اقلیت گواهی می‌دهند، برخوردار است.

هدف از این تلاش‌ها این است که مبادا حاکمیت اکثریت جامعه از زمینه‌های سیاسی و فرهنگی که ظاهراً اعمال می‌شود و عده زیادی از مردم بدان باور دارند، باره یافتن به زمینه اقتصاد، و اقلیت یابد، تضادهای اساسی در جامعه حل شود، دموکراسی و آزادی به معنای استقرار حاکمیت و مالکیت جامعه در همه شئون و زمینه‌ها محقق گردد و به سلطه و دیکتاتوری اقلیت پایان داده شود. جدا دانستن حاکمیت از مالکیت، جان کلام در نظام‌ها و شیوه‌های تولیدی استثماری از جمله نظام و شیوه تولید سرمایه‌داری است.

در نظام‌هایی که مدعی داشتن و کالت دائم و بلاعزل از جامعه برای استقرار و ادامه حاکمیت و مالکیت هستند و آنها را به درستی می‌توان «سرمایه‌داری دولتی» نام نهاد، مسئله تفکیک حاکمیت و مالکیت از یکدیگر، با جدا دانستن سیاست و فرهنگ از اقتصاد، به صورت و شیوه‌ای متفاوت با نظام و شیوه تولید سرمایه‌داری اعمال می‌شود، اما نتایج اقتصادی و اجتماعی سلطه اقلیت بر ثروت‌ها و سرمایه‌های اجتماعی و طبیعی و روابط اقتصادی و بطور کلی اقتصاد برای حفظ منافع و امتیازات طبقاتی، غصب حاصل کار اکثریت زحمتکشی است که دولت ادعای جانبداری از منافع آنان را دارد.

در این نظام و شیوه تولید، اقلیت حاکم که از حاکمیت به صورت مالکیت بهره‌برداری می‌کند، در ادبیات سیاسی «طبقه جدید» نام دارد. این طبقه

جدا دانستن سیاست و فرهنگ از اقتصاد، بعنوان زمینه‌های مستقل و جدا از یکدیگر، ترفند اجتماعی سیاسی در نظام‌هایی است که در آنها یک «اقلیت» بر منابع، ثروت‌های طبیعی، سرمایه‌ها و ثروت‌های اجتماعی جامعه و حاصل کار و تلاش اکثریت که کار می‌کنند و زحمت می‌کشند، حاکمیت و مالکیت دارد.

حاکمیت و مالکیت چه از نظر محتوای اجتماعی-اقتصادی و چه از نظر تاریخی، دو مقوله جدا از یکدیگر نیستند و در بسیاری موارد یک وحدت را می‌سازند. موارد فراوانی را می‌توان نشان داد که مراد از حاکمیت و کوشش برای به دست آوردن حاکمیت در یک جامعه، استقرار مالکیت بر ارزش‌ها، ثروت‌ها و سرمایه‌هاست و باز می‌توان موارد فراوانی را نشان داد که مالکیت بعنوان ابزاری برای استقرار و حفظ حاکمیت به کار رفته است.

حاکمیت و مالکیت آشکال متفاوت سلطه‌اند و نه در محتوا بلکه در شکل و شیوه اعمال تفاوت دارند. حاصل هر دو، چنانچه در اختیار یک اقلیت باشد، سلطه و بهره‌برداری از ارزش‌هاست و یکی می‌تواند پایه و اساس دیگری باشد. مالک می‌تواند اعمال حاکمیت کند و حاکم می‌تواند به صورت مالک عمل نماید. جامعه‌ای می‌تواند ادعای فرهنگ، عدالت، آزادی و در جامعه جهانی ادعای استقلال بنماید که حاکمیت و مالکیت در وحدت ساختاری با یکدیگر، در اختیار جامعه باشد، نه یک اقلیت (به هر اسم و رسم که باشد).

در شیوه تولید و بطور کلی نظام اجتماعی سرمایه‌داری، اقلیتی که در بخش اقتصاد مالکیت دارد، در عمل و حقیقت در زمینه سیاسی و فرهنگی اعمال حاکمیت می‌کند. در این نظام اقتصادی-اجتماعی در حالی که اقلیت مالک، به ظاهر حاکمیت جامعه در زمینه سیاسی و فرهنگی و رأی و نظر اکثریت را می‌پذیرد، برای حفظ منافع و امتیازات مادی و طبقاتی‌اش از مالکیت اقلیت (خود) بر اقتصاد جانبداری می‌کند و چون مالکیت جامعه را در زمینه اقتصاد نمی‌پذیرد و مالکیت بر وسائل تولید، توزیع و بطور کلی ثروت‌ها و سرمایه‌های جامعه را در جهت حفظ منافع طبقاتی‌اش امر و مقوله‌ای کاملاً جدا از حاکمیت قلمداد می‌کند، بر جدا بودن سیاست و فرهنگ از

نان، آزادی و استقلال

دستی که نام می‌دزدد،

نمی‌تواند آزادی بیخشد.

دکتر شاپور راسلی

○ جامعه‌ای آزاد است که از سلطهٔ استثمارگران داخلی آزاد باشد، و جامعه‌ای مستقل است که به سرمایه‌داران، محافظ و دولتهای استعماری اجازهٔ نفوذ و سلطه در زمینهٔ اقتصاد را ندهد زیرا دنبالهٔ قطعی و روشن نفوذ و سلطهٔ اقتصادی، نفوذ و سلطهٔ فرهنگی و سیاسی است.

سرمایه‌داری کلاسیک و سرمایه‌داری دولتی سروکار داریم. بافت و ساختار جامعه نیز در این شیوهٔ تولیدی مشخصات خود را دارد.^۲ بطور کلی می‌توان گفت که در این جوامع هم «بخش خصوصی» بعنوان مالک حضور و وجود دارد که از قوانین و مقررات اقتصادی سرمایه‌داری کلاسیک بهره‌گیری و از الگوهای فرهنگی و سیاسی این نظام اجتماعی تقلید می‌کند، هم «طبقهٔ جدید» که از نظر تئوریهای فلسفی و اعتقادات اجتماعی و سیاسی با «طبقهٔ جدید» در جوامع سرمایه‌داری دولتی متفاوت اما در عمل و هدف با آن یکسان است.

در جوامعی که شیوهٔ تولید مسلط، شیوهٔ تولید مستعمراتی است، این دو طبقه در نوعی همزیستی، مشارکت و ائتلاف مالی به سر می‌برند و حتی بیوندهای خویشاوندی با یکدیگر دارند اما در زمینهٔ سیاسی و فرهنگی با هم رقابت می‌کنند. دعوی اصلی بر سر سهمی است که وابستگان هر یک از دو طبقه از غارت اموال عمومی و واگذاری منابع طبیعی کشور به دولت‌ها و شرکت‌های سرمایه‌داری استعماری می‌برند و در کنار آن، زندگی ظاهراً متفاوتی دارند.

در چنین جوامعی مالکیت بخش خصوصی، با حاکمیت «طبقهٔ جدید» چنان با هم ترکیب شده که نمی‌توان آنها را جدا از هم دانست و در برابر تودهٔ مردم زحمتکش جامعه جبههٔ واحدی می‌سازند. اختلافات سیاسی و فرهنگی این دو بخش که با هم طبقهٔ حاکم را تشکیل می‌دهند، بدان صورت و تا به بدان حد در جامعه مطرح می‌گردد که منجر به اطلاع، دخالت و نظارت عوام در کار «خواص» نشود و به منافع مشترک لطمه‌ای وارد نیاید. در پاره‌ای موارد طرح اختلافات و رقابت‌های سیاسی و فرهنگی این دو شریک، جنبهٔ مشغول کردن جامعه و افکار عمومی به مسائل فرعی را دارد تا مشکلات و مسائل اصلی، بویژه چگونگی روابط این دو با کارتل‌ها و شرکت‌های چندملیتی و دولتهای استعماری از دید و توجه جامعه دور بماند. در هر حال مسائل اقتصادی فقط به صورت پراکنده، بی‌ربط یا مبهم در گفتگوهای اجتماعی مطرح می‌شود که آن هم گذراست اما در همهٔ احوال کوشش می‌شود بر جدایی سیاست و

که سازمان دولت و مدیریت سازمان‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی را به صورت اتحادیهٔ افراد مشترک المنافع در دست دارد، با اینکه به معنای نظام و شیوهٔ تولید سرمایه‌داری، مالک و سایل تولید، ثروت‌ها و سرمایه‌های اجتماعی و طبیعی نیست و محسوب نمی‌شود و سند مالکیتی در دست ندارد، با بهره‌برداری از قدرت حاکمیت و سازمان‌های دولتی و اجتماعی-سیاسی، بخش بزرگی از درآمد ملی را تصاحب می‌کند و در تنعم، رفاه و آسایش همراه با تجمل و فساد به سر می‌برد. گرچه از نظر قوانین و مقررات، دولت به نام مردم و بعنوان وکیل و معتمد مردم بر اموال عمومی مالکیت و حاکمیت دارد، اما به علت قبول نداشتن حاکمیت مردم در زمینهٔ سیاست و فرهنگ، با جلوگیری از اطلاع، نظارت و دخالت مردم و بطور کلی استقرار آزادی‌های سیاسی و فرهنگی به صورتی که مردم بتوانند بی‌ترس از پلیس و بیکاری و اخراج، نظرشان را دربارهٔ همهٔ امور اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بیان نمایند، وابستگان طبقهٔ جدید امکان و فرصت می‌یابند بی‌کنترل اجتماعی از ماحصل کار زحمتکشان و ثروت‌ها و سرمایه‌های اجتماعی و طبیعی بهره‌برداری کنند. به علت نبود آزادهای سیاسی و اجتماعی و نظارت عامه در همهٔ امور فساد شایع می‌شود و نان مردم هم به خطر می‌افتد. و در این حالت، به صورتی متفاوت اما در ماهیت و نتیجه یکسان، مانند شیوهٔ تولید و نظام سرمایه‌داری، از نان مردم دزدیده می‌شود. در این جوامع هم جهت تلاش‌های فرهنگی-سیاسی و اقتصادی «طبقهٔ جدید» جدا کردن و جدا دانستن سیاست و فرهنگ از اقتصاد است تا میادای قبول حاکمیت و مالکیت جامعه در زمینهٔ اقتصاد، منجر به اعمال حاکمیت در زمینهٔ سیاست و فرهنگ شود و به امتیازات «طبقهٔ جدید» که از دید مردم و نظارت و دخالت عامه پنهان نگهداشته می‌شود لطمه‌ای وارد آید. در چنین جوامعی نیز مانند جوامع سرمایه‌داری از سازمان دولت، پلیس و شیوه‌های گوناگون سیاسی، فرهنگی و امنیتی برای محدود کردن آزادی‌های سیاسی و فرهنگی عامهٔ مردم استفاده می‌شود.

در جوامعی که شیوهٔ تولید مستعمراتی^۱ شیوهٔ تولید مسلط به‌شمار می‌رود، با ترکیبی از دو شیوهٔ

فرهنگ از اقتصاد، بعنوان يك اصل مسلم، تکیه شود.

در حالی که در شیوه تولید و نظام اجتماعی سرمایه‌داری بر مالکیت اقلیت و در شیوه تولید و نظام اجتماعی سرمایه‌داری دولتی، بر حاکمیت اقلیت بر اقتصاد تکیه می‌شود، در شیوه مستعمراتی با روند تبدیل حاکمیت به مالکیت به صورتی که این نقل و انتقال در چارچوب روابط مالی و خویشاوندی و وابستگان به طبقه حاکم انجام گرفته و مدیران و صاحبان مقامات دولتی به مالکان تبدیل می‌شوند، سروکار داریم. این طبقه مالک که از بطن «طبقه جدید» متولد می‌شود، پس از تولد باز هم به علت حفظ روابط مالی و خویشاوندی با «دولت» از منابع درآمد عمومی تغذیه می‌کند.

این پدیده نه فقط معلول آثار تغییرات اقتصادی در سطح جهانی و افزایش فعالیت شرکت‌های چند ملیتی و دولتهای سرمایه‌داری استعماری برای نفوذ و سلطه و تثبیت این دو در جوامع مستعمراتی است، بلکه بدان سبب هم هست که «طبقه جدید» می‌کوشد با انتقال اموال عمومی از «بخش دولتی» به «بخش خصوصی» اش، هم امتیازات خود را از خطر هیجانات، اعتراضات و انقلاب‌ها یا حسابرسی‌های اکثریت و عامه مردم دور نگهدارد و هم روابطش با شرکت‌ها و دولتهای سرمایه‌داری استعماری را از دید جامعه پنهان سازد.

با توجه به آنچه گفته شد، در هر سه شکل از شیوه‌های تولید و نظام‌های اجتماعی، يك اقلیت سودجو و غارتگر، به گونه‌های متفاوت و با استدلال‌های مختلف بر جدا بودن سیاست و فرهنگ از اقتصاد اصرار می‌ورزد؛ در هر سه مورد هدف اصلی از مالکیت و حاکمیت و تلفیق این دو، به دست آوردن و حفظ امتیازات مادی و طبقاتی است و سیاست و فرهنگ همچون ابزاری برای سلطه، پاسداری از جهل عامه و دزدیدن نان عامه به کار می‌رود.

دستی که نان می‌زدند نمی‌تواند آزادی ببخشد و در راه حفظ ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی به کار افتد.

حق حیات و حرمت انسانی، همه زمینه‌های اجتماعی، اعم از سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را

در بر می‌گیرد. صیانت از این حق و حرمت در همه این زمینه‌ها، پایگاه و اساس و موضوع اصلی آزادی است: آزادی از فقر و ظلم.

بر این اساس آنچه و آنکس که به حق حیات و حرمت انسانی در هر يك از زمینه‌های اجتماعی با توجه به وحدت ساختاری آنها لطمه‌ای وارد آورد، در حقیقت و عمل به اصل آزادی انسان در همه زمینه‌ها تجاوز کرده است.

حق حیات و حرمت انسانی چیزی نیست که به يك فرد، گروه، طبقه، جامعه و ساکنان يك سرزمین معین یا يك دوره از تاریخ محدود و منحصر شود. این حق جهانشمول و زمان و مکان شمول است؛ سلب شدن هم نیست و نمی‌توان آن را تجزیه و تقسیم نمود.

حق حیات و حرمت انسانی همه زمینه‌های فردی و اجتماعی را در بر می‌گیرد و این زمینه‌ها نه فقط مخالف و مغایر یکدیگر نیست، بلکه یکدیگر را تکمیل و تصحیح می‌کند.

قرار دادن فرد در برابر جامعه و بالعکس، کاری است نادرست. آزادی‌ها و حقوق فردی و آزادی‌ها و حقوق اجتماعی او وابسته به یکدیگرند. جامعه و فرد دو مقوله جدا از هم نیستند تا در مقابل هم قرار داده شوند. حق حیات و حرمت فرد زمانی حفظ می‌شود که از حق حیات و حرمت جامعه نیز صیانت شود؛ همچنین زمانی از حق حیات و حرمت جامعه صیانت شده که حق حیات و حرمت فرد هم محفوظ باشد.

آن شیوه تولید و نظام اجتماعی که در آن به صورتی به حق حیات و حرمت فرد و به حقوق مادی و معنوی اش (چه فردی و چه اجتماعی) تجاوز شود، نمی‌تواند شیوه تولید و نظام اجتماعی قابل قبولی باشد. بر این اساس، نظام‌های اجتماعی و شیوه‌های تولیدی سرمایه‌داری، سرمایه‌داری دولتی و شیوه تولید مستعمراتی، نظام‌ها و شیوه‌های تولید انسانی و قابل قبول نیستند، زیرا در این نظام‌ها و شیوه‌های تولیدی به حق حیات و حرمت انسانی و در عمل و حقیقت به آزادی انسان‌ها تجاوز می‌شود، چه در زمینه حقوق مادی و چه در زمینه حقوق و آزادی‌های سیاسی و اجتماعی.

انکار جنبه و زمینه اقتصادی حق حیات و

○ حاکمیت و

مالکیت، چه از نظر محتوای اجتماعی -

اقتصادی و چه از نظر تاریخی، دو مقوله جدا از

یکدیگر نیستند؛ همچنان که سیاست و فرهنگ را

نمی‌توان زمینه‌هایی مستقل و جدا از اقتصاد

فرض کرد.

راه نفوذ و سلطه نظامی، سیاسی، فرهنگی یا اقتصادی صورت گیرد. در هر حال چنین تجاوزی، تجاوز به استقلال محسوب می‌شود و تجاوز به استقلال يك جامعه، تجاوز به آزادی در همان جامعه نیز هست.

همچنان که در ادبیات سیاسی تجاوز طبقات حاکم در درون جامعه معین، استثمار و ستم طبقاتی نام می‌گیرد، به تجاوز طبقات حاکم به جوامع دیگر نیز استثمار اطلاق می‌شود.

ما در طول تاریخ بشر، با دو پدیده استثمار و استثمار سر و کار داشته‌ایم، بدین گونه که در هر سرزمین و جامعه معین، در دوره معین، علل، چگونگی و مکانیسم‌های استثمار و استثمار حاصل شرایط خاص همان جامعه و دوره معین بوده است.

آزادی و استقلال را از یکدیگر و این دورا از چگونگی شیوه تولید مسلط و نظام اجتماعی حاکم نمی‌توان جدا کرد و جدا دانست.

جامعه‌ای که آزاد نیست مستقل هم نیست و جامعه‌ای که مستقل نیست، آزاد نیست. برای رسیدن به جامعه‌ای آزاد و مستقل، باید با استثمار (داخلی) و استثمار (خارجی) که در عمل و حقیقت در دنیای امروز - سخت در هم تنیده و همبسته‌اند، مبارزه کرد و به افسانه جدایی فرهنگ و سیاست از اقتصاد پایان داد. جامعه‌ای می‌تواند در سطح جهانی منادی استقلال باشد که خود آزاد باشد، و جامعه‌ای آزاد است که خود را از سلطه استثمارگران داخلی آزاد کرده باشد و جامعه‌ای مستقل است که به سرمایه‌داران، محافل و دولت‌های استعماری اجازه نفوذ و سلطه در زمینه اقتصاد را ندهد، زیرا دنباله قطعی و روشن نفوذ و سلطه اقتصادی، نفوذ و سلطه فرهنگی و سیاسی است. کشور و جامعه‌ای که نانش در گرو تمایلات سیاسی و برنامه‌های اقتصادی (يك اقلیت داخلی) و محافل سرمایه‌داری و استعماری جهانی باشد، نه آزاد است نه مستقل.

زیرنویس:

۱. «شیوه تولید مستعمراتی»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۱۴-۱۱۳، صص ۱۵۵-۱۵۰.
۲. «آثار اجتماعی شیوه تولید مستعمراتی»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۱۸-۱۱۷، صص ۱۷۴-۱۶۰.

حرمت انسانی و به این ترتیب آزادی، موضوع اصلی در نظام اجتماعی و شیوه تولید سرمایه‌داری است، و انکار جنبه و زمینه سیاسی حق حیات و حرمت انسانی و بر این اساس آزادی، موضوع اصلی تبلیغات و ایدئولوژی «طبقه جدید» در نظام سرمایه‌داری دولتی است. در شیوه تولید و نظام اجتماعی مستعمراتی، به حق حیات و حرمت انسانی و در نتیجه آزادی، هم در زمینه اقتصادی هم در زمینه‌های سیاسی و فرهنگی از جانب طبقه حاکم که بطور عمده وابسته به سرمایه‌داری استعماری هم هست تجاوز می‌شود.

باید توجه داشت جامعه‌ای که در آن اکثریت مردم محروم در فقر به سر می‌برند و حق دخالت و قضاوت در کار سازمان‌های سیاسی و فرهنگی دولت را ندارند، آزاد نیست و در جامعه‌ای که افراد از استثمار اقتصادی و ستم‌های سیاسی و فرهنگی آزاد نباشند نمی‌توان از دموکراسی به معنای حاکمیت مردم سخن به میان آورد.

ادعای طبقات مرفه و ثروتمند در جوامع سرمایه‌داری و در جوامعی با شیوه تولید مستعمراتی در مورد برقراری دموکراسی و آزادی، در حالی که حاکمیت مردم را به زمینه‌های سیاسی و فرهنگی محدود می‌کنند، چیزی جز طبل زیر گلیب نیست.

در همه احوال و در همه جوامع، چه در گذشته و چه اکنون، نمی‌توان انکار کرد که فقر، سخت‌ترین خشونت‌ها، مخوف‌ترین استبدادها و زشت‌ترین شکل اجتماعی است و فرد، گروه و طبقه‌ای که با دزدیدن از نان مردم، قصد جان آنان را می‌کند نمی‌تواند از حضور مردم در عرصه فرهنگ و سیاست و از وجود آزادی در جامعه سخن بگوید. در جامعه‌ای که از نان مردم دزدیده شود، و جان مردم در خطر استثمار کنندگان اقتصادی و ستمگران سیاسی و فرهنگی باشد، آزادی نیست.

دفاع از حق حیات و حرمت انسانی در جامعه جهانی، استقلال نام دارد؛ بدین معنا که هیچ گروه انسانی حق ندارد، به حق حیات و حرمت انسانی گروه دیگری در زمینه سیاسی یا فرهنگی یا اقتصادی، چه آشکار و چه غیر مستقیم و پوشیده، تجاوز کند.

این تجاوز ممکن است به گونه‌های مختلف از

○ در شیوه تولید و بطور کلی نظام اجتماعی سرمایه‌داری، اقلیتی که در بخش اقتصاد مالکیت دارد، در عمل و حقیقت، در زمینه سیاسی و فرهنگی اعمال حاکمیت می‌کند.